بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 14/8/1386

مرحوم آقای صدر فرموده بودند که مناط دلالت بر مفهوم این است که جمله ما بردو رکن دلالت کند، رکن اول : علیت انحصاریه است ، تعبیر کرده بودند ، مرحوم صدر فرمودند نه علیت انحصاریه ملاک نیست بلکه نسبت توقفیه، التصاقیه ، یک همچین تعبیری فرموده بودند که این دلالت کند کافی است تا مفهوم را برساند ،

رکن دوم: این بود که جزاء سنخ الحکم باشد نه شخص الحکم . بعد دوتا اشکال عرض کرده بودند یکی را گفتیم حالا چکیده آن را عرض میکنم ، اشکال دوم برای بعضی از مبانی است آن اشکال را ما واردش نمیشیم، یک إن قلت و قلتهایی در آن هست که اصلا نمیخواهم واردش بشم.

اما ماحصل اشکال اولی که فرموده بودند این بود که خلاصه آیا مراد از سنخ الحکم طبیعت مطلقه است وجود ساریِ طبیعت است یا صرف الوجود طبیعت است، اگر وجود ساری طبیعت باشد اصلا نیازی به رکن اول نیست مفهوم استافاده میشود، اگر صرف الوجود باشد تمام مفهوم استفاده نمیشود و قسمتی از مفهوم استفاده میشود، بعد ایشان پاسخ میدادند که طبیعت مراد طبیعت مجرد از جمیع خصوصیات است حتی خصوصیت مطلقه بودن و ساری بودن و خصوصیت صرف بودن که مسابق با اول الوجود بودن است، پس همهء اینها تهی است ، این طبیعت که از همهء ملاحظات خارجی مجرد تصور میشود ، اگر رکن اول تام باشد که آن مساله علت انحصاری مثلا ، یا توقف الجزاء علی الشرط باشد ، چون لازمهء آن قسم اول انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط است ، انتفاء طبیعت به انتفاء جمیع افرادش است آن همان طبیعت به معنای مجرد از ملاحظات خارجی انتفائش این است که همه افرادش منتفی بشود ، ولی اگر به نحو تجرد نباشد ، به نحو علیت انحصاریه ثابت نباشد مفاد قضیه تنها یک مفاد اثباتی است ، وقتی مفاد اثباتی شد اثبات طبیعت به یک فردش کفایت میکند دلالت بر مفهوم و انتفاء نمیکند ،این ماحصل فرمایش آقای صدر بود، حالا یک إن قلتهای مبنایی داریم که باید در جای خودش بحث کرد که آیا واقعا میشود طبیعت را مجرد از جمیع خصوصیات ملاحظه کرد یا باید یک خصوصیت ظاهری بر طبیعت ملاحظه کرد آن خصوصیت چیست؟ یک إن قلت هایی وجود دارد که در همان بحث تفاوت بین مفاد صیغه امر و صیغه نهی که مرحوم شهید صدر طرح کرده آنجا باید طرح کنیم .(میتواند با این شرط یک وجودش تحقق پیدا کند باشرطهای دیگه وجودهای دیگه تحقق پیدا کند ) ما عرض خاصی غیر از آن بحثهای مبنایی که جای خودش باید بحث بشود اینجا نداریم یک تعلیقه دیگه ای هم ایشان بر رکن ثانی دارد که مربوط به قاعده الواحد هست که خودشان هم این قاعده الواحد را قبول ندارند من دیگه نمیخواهم وارد آن بحث بشوم.

بحث بعدی بحث مرحوم آقا ضیاء است که حالا من کلی میگم ،مرحوم آقا ضیاء یک فرمایشی در اینجا مطرح کردن این در مقالات الاصول ایشان به نحوبسیار دشوارفهم وارد شده است که به دست آوردن مراد از آن الفاظ خیلی دشوار است در نهایة الفکار تقریباتی دارد که حالا عرض میکنم تقریبی که در نهایة الافکار وجود دارد با تقریبی که مرحوم صدر نقل میکند و نسبت میدهد به مرحوم آقا ضیاء خیلی تفاوت دارد ، البته شهید صدر از مقالات این مطلب را طرح کرده چون در آن زمان نبوده ،حالا کلام نهایة الافکار را ذکر میکنم ، مرحوم آقا ضیاء اینجوری طرح کردن ،فرموده اند که آیا نگاه آقایون در بحث مفهوم در عقد الحمل است یا در عقد الوضع است ؟ که دو مطلب را از هم جداکردن . عقد الوضع را اینجوری معنا کردن گفته اند که اینکه مرحوم صاحب کفایه فرموده که آیا برای اینکه شرط دلالت بر مفهوم بکند باید شرط علت منحصره برای جزاء باشد ،نه ، این مورد بحث ما نیست ،علت منحصره بودن مسلم است ، این عقد الوضع مفروغٌ عنه است ، بحث سر این است که آیا جزاء سنخ الحکم است یا شخص الحکم و الّا در اینکه عقد الوضع قضیه به نحو، حالا درتعبیر نهایة الاحکام علیت انحصاری ندارد ،گفته که عقد الوضع قضیه دالّ براین هست که خود این عنوانی که مؤخوذ در دلیل هست خود این عنوان بخصوصیّته مناط حکم هست ومحطّ حکم هست ، در این مقدار مسلم است، بعد بحث سر عقد الحمل است ، بعد عقد الحمل را توضیح میدهند، ایشان اینجوری توضیح دادند که فرض کنید اگر گفتند أکرم زیداً در اینکه اکرام زید موضوع وجوب است ، وجوب رفته روی اکرام زید ، خصوصیت دارد ، این مسلم است که اکرام زید موضوع وجوب است، این شکلی نیست که مثلا اکرام انسان واجب باشد و اکرام زید ذکر کرده باشد، همه قبول دارند که اگر گفتن اکرم زیداً اکرام زید بخصوصیته موضوع هست ، یک موضوع داریم یک محمول داریم ، اکرام زیدٍ واجبٌ در این که موضوع ما اکرام زید است مسلم است ، بحث سر این است که محمول ما که وجوب هست این وجوب آیا وجوب نوعی و سنخی است یا وجوب شخصی است ، بعد ایشان توضیح میدهد میگه اگر قرار باشد اینکه عنوان موضوع به خصوصیت عنوان نباشد دوتا محذور پیش می آید یک محذور این هست که یک قاعده ای آقایون مسلم دارند که آن قاعده قاعده حمل مطلق بر مقید است، اگر گفتند أعتق رقبةً از یک طرف دیگه گفتن أعتق رقبةً مؤمنه، این آقایون میگن مطلق حمل میشود بر مقیّد، ما میگیم أعتق رقبةً مراد أعتق رقبةً مؤمنه است ، حمل مطلق بر مقیّد مبتنی بر دو اصل است دوتا مقدمه دارد، یکی اینکه بین مطلق و مقیّد تنافی وجود دارد، دوم اینکه حالا که تنافی وجود دارد عرفا رفع تنافی به این هست که مراد از مطلق را همان مقید قرار میدهیم نه بر عکس که مراد از مقید را مطلق قرار بدهیم، تنافی باید وجود داشته باشد ، جمع عرفیش را هم به همین نحو بدانیم، و الّا اگر اصلا تنافی نداشته باشند وجهی ندارد حمل مطلق بر مقید بشود، ایشان میفرمایند در جایی که مطلق را بر مقیّد حمل میکنند شرطش این است که وحدت حکم را در مطلق و مقید احراز کرده باشیم که حکم أعتق رقبةً با حکم اعتق رقبة مومنه ناظر به یک حکم است ، اگر این احراز شده باشد اینجا مطلق را بر مقید حمل میکنیم ، ایشان مگه اگر قرار باشد یک موضوعی که در دلیل اخذ میشود خصوصیتش مدخلیّت نداشته باشد ، اصلا تنافی بین این دوتا جمله نیست ،اعتق رقبة مومنه اگر مفاد قضیه این نباشد که اعتاق خصوص رقبه مومنه واجب است و با این سازگار باشد که اعتاق مطلق رقبه واجب بوده اعتاق رقبه مومنه را ذکر کرده باشد با این بسازد، اصلا اعتق رقبة مومنه منافات با اعتق رقبة ندارد، اینکه اینها منافات دارد به این خاطر است، اعتق رقبة میگه که شما هر رقبه ای را اعتاق کردید کافی است ، خصوصیتی در آن رقبه ای که اعتاق میشود وجود ندارد،ولی اعتق رقبة مومنه میگه خصوصیت دارد باید رقبه مومنه باشد آن که واجب است مومنه است چیز دیگه ای واجب نیست،وطبیعتا بین این دو تا جمله تنافی وجود دارد ، ایشان میگه همین که اینها تنافی فهمیدن این کاشف بر این هست که اعتق رقبة مومنه خصوصیت در آن قضیّیه مقیده فهمیدن و این خود همین مطلب کاشف از این هست که عناوین خصوصیت دارد، حالا من یک نکته ای هم اضافه بکنم ، آن این است که نتنها خصوصیت فهمیده میشود این خصوصیت انقدر هم مهم هست که بعد هم که میخواهیم جمع کنیم بین این دو جمله از ظهور مطلق در اطلاق دست میکشیم ، یعنی میگیم اعتق رقبةً که ظهور دارد که هر رقبه ای را عتق کردی کافی است آن را میگیم مراد نیست ، و الا اینکه حتما باید رقبه مومنه باشد حتی وقتی میخواهیم جمع عرفی کنیم از این ظهور دست نمیکشیم، این ظهورش انقدر قوی هست که بعد از اینکه تعارض بدوی بین این دو دلیل قائل شدیم جمع عرفیش هم به تصرف در مطلق است نه به تصرف در مقید ، این ظهورش د رخصوصیت داشتن عنوان مهم است، خوب این یک قرینه . قرینه دومی که نشانگر این هست که بحث ما در عقد الوضع نیست و در عقد الحمل است ، این هست که اساسا آقایون میگن که انتفاء شخص الحکم در قضایا عقلی است ، اعتق رقبة مومنه حالا به بحث مفهوم کار نداریم به بحث حمل مطلق بر مقید کار نداریم، خود اعتق رقبة مومنه را به تنهایی در نظر بگیرید ، میگن اینکه وجوب اعتاقی که این جمله متکفلش هست بارفتن رقبه مونه ، آن منتفی میشود این عقلی است ، اعتاق رقبه غیر مومنه ربطی به این وجود ندارد عقلا این مطلب کشف میشود ، میفرمایند اگر قرار باشد عناوینی که در موضوع اخذ شده خصوصیت نداشته باشند ، ظهور در خصوصیت نداشته باشد، انتفاء این شخص حکمش هم با انتفاء موضوع عقلی نیست ، خصوصیت نداشته باشد ، احتمال بدهید که یک چیز دیگری به جای این موضوع بتواند جایگزین بشود برای شخص الحکم ،اگر قرار باشد این شخص الحکم که اینجا هست بخاطر عتق رقبه مومنه نباشد ، اگر چیز دیگه ای بتواند جایگزینش بشود خوب طبیعتا ما آن معنایی را که انتفاء شخص الحکم با انتفاء بعضی از قیود عقلی است این را هم نمیتوانیم استفاده کنیم ،خود اینها کاشف بر این است که بحث آقایون در انتفاء شخص الحکم یا انتفاء سنخ الحکم است ، در مورد اینکه موضوع ما به خصوصیته مراد است ، عنوان یعنی موضوع خصوصیت دارد، این خصوصیت داشتن موضوع جزء مسلمات است ،مفروغٌ عنه است و بنابراین بحث سر محمول هست که آیا محمول سنخ الحکم است یا شخص الحکم ؟. ایشان یک تعبیری عقد الوضع و عقد الحمل اینجا تعبیر کردند یک معنی ممکن است ما تعبیر عقد الوضع و عقد الحمل را نپسندیم ، بگیم بهتراست که تعبیر را به گونه دیگری تعبیر بکنیم ایشان در واقع میگه مرحوم آخوند بحث علیت انحصاری را که مطرح میکنند ،علیّت انحصاری مربوط به عقد الوضع است ، این یک مقدار شاید مسامحه در تعبیر باشد ، ببینید مرحوم آخوند میگه در مثال معروف اذا جاء زیدٌ فاکرمه مجیئ زید علت منحصره است برای وجوب اکرام ، علیت منحصره نسبت موضوع حکم است، یعنی نحوه ارتباطی که موضوع با حکم دارد به نحو علیت و به نحو انحصار باشد ولی در واقع یک موقعی بحث ما این هست که این موضوعی که در قضیه ذکر شده است به چه نحو حکم را به دنبال دارد، آیا به نحو علیت انحصاری است به نحو مطلق علیت است ، یا اصلا علیت هم نیست به نحوه دیگه ای هست که در کلام مرحوم آخوند اقسامش ذکر شده است ، ایشان میگه علیت انحصاری برای اینکه دلالت بر مفهوم بکند باید علیت انحصاریه داشته باشد ،که علیت انحصاری وصف نسبت موضوع و محمول است ، آیا موضوع علت منحصره محمول هست یا نیست ؟ ولی واقعش این است که از او ربط انتزاع میشود ،یعنی ربط بین موضوع و محمول اگر علیت انحصاریه باشد موضوع را میگه علت انحصاریه است ، ایشان میگه در واقع علیت منحصره داشتن این موضوع برای آن محمول مسلم است ، بحث اینکه آن محمول شما سنخ الحکم است یا شخص الحکم است ، اسم این را گذاشته عقد الوضع اسم آن را گذاشته عقد الحمل ، عقد الحملش مشکلی ندارد همین طور است آن محمول قضیه هست، ولی عقد الوضع را اگر اسم عقدالوضع براش بگذاریم یا نگذاریم خوب ممکن است کسی این تعبیر را نپسندد، حالا خیلی مهم نیست، این یک مطلب . نکته دیگه ایشان سنخ الحکم را هم که میخواهد معنا کند که از همینجا نکته اصلی بحث ایشان هم شروع میشود ، ایشان اینجوری تعبیر میکرده که در واقع اینکه موضوع قضیه علت منحصره برای محمول هست یا به تعبیر دیگه خصوصیت موضوع دخیل است در تحقق محمول ،این مسلم است ، صحبت سر این هست که محمول هل هو حکم السنخی و الطبیعة المطلقه ، حکم سنخی را که میخواهد تعبیبر کند طبیعت مطلقه تعبیر میکند ، حکم السنخی و الطبیعة المطلقه ،ام هو شخص الحکم او الطبیعة المحمله در واقع میگه بحث ما این هست که آیا محمول ما طبیعت مطلقه هست یا محمول ما طبیعت محمله یا شخص الحکم است ،کأنّ سنخ الحکم را با طبیعت مطلقه یک نوع مساوق گرفته است، ویعد به همین تناسب یک إن قلتی اینجا مطرح شده است این ان قلت را ایشان با همین توضیحی که در مورد حکم سنخی مطرح کرده پاسخ داده است ، ان قلت ایشان این هست که مجرد اینکه ما محمول را سنخ الحکم قرار میدهیم و موضوع را هم خصوصیت براش قائل میشیم ،خصوصیت قائل شدن برای موضوع واینکه محمول هم سنخ الحکم باشد ،این دوتا مقدمه کافی نیست برای اثبات مفهوم ،باید علیّت انحصاری برای سنخ الحکم را هم ما اثبات کنیم ، بعد اینجور توضیح میدهد، میگه اگر شما فرض کنید گفتید اذا جاء زیدٌ فاکرمه شما میگید مجیئ زید خصوصیت دارد برای اثبات وجود اکرام ، در اثر مجیئ زید یک فردی از اکرام واجب میشود ،ممکن است یک شرط دیگه ای جایگزین مجیئ بشود و فرد دیگری از آن طبیعت را ایجاد کند ، طبیعت ممکن است در ضمن این فرد باشد ممکن است در ضمن فرد دیگر باشد، شما اگر گفتید که اذا جاء زیدٌ فاکرمه این شخص در آن خصوصیت دارد این شخص اگر میخواهد ایجاد بشود با مجیئ ایجاد میشود ولی ممکن است یک شخص دیگه ای اینجا وجود داشته باشد آن شخص مثلا با خدمت کردن زید حاصل بشود، اگر زید خدمت کند او هم وجوب اکرام داشته باشد ،خوب پس بنابراین شما باید اثبات کنید که این موضوع علت منحصره هست برای سنخ الحکم تا علیّت منحصره را اثبات نکنید کأنّ قضیه تمام نمیشود، اینجوری تعبیر کرده ان قلت را، بعد جواب داده به این ان قلت که این اشکال شما در صورتی وارد است که مراد از حکم سنخی را ما طبیعت محمله بگییریم، ولی اگر مراد از حکم سنخی را طبیعت مطلقه بگیریم این اشکال وارد نمیشود ، چون اگر طبیعت محمله باشد ، طبیعت محمله ممکن است در ضمن این فرد باشد در ضمن فرد دیگه ای باشد ، انواع و اقسام دارد ، ما اگه میگیم اذا جاء زید فاکرمه معناش این است ، یک وجوبی بوسیله اکرام زید می آید ، خوب ممکن است یک وجوب دیگری هم بوسیله خدمت کردن زید بیاد ، ولی اگر ما گفتیم طبیعت محمله نیست ، طبیعت مطلقه است، با آمدن زید تمام افراد وجوب اکرام میاد، تمام افراد اگر میاد با انتفاء این موضوع باید حکم منتفی شده باشد ، با انتفاء این موضوع حکم دیگه منتفی شده باشد دیگه روشن است حکم منتفی شده ودلالت بر مفهوم دارد، ببینید این تصویری که ایشان در بحث کرده است اینها همه مبتنی هست بر اینکه ما مراد از حکم سنخی را طبیعت مطلقه بگیریم، اینجا همان کلامی که مرحوم شهید صدر مطرح کرده است دقیقا به این اشکالش وارد میشود که اصلا اگر شما محمول براتون ثابت بشود که طبیعت مطلقه هست ، هیچی دیگه نمیخواهید ،علیّت انحصاری هم نمیخواهید ، اصلا رکن اول هم میرود پی کارش اگر ثابت بشود که اگر شرط تحقق پیدا کرد تمام افراد جزاء محقق میشود (خود همین انحصار را می فهماند) بنابراین کلامی که ایشان آن را به عنوان یک اصل مفروض گرفته است اینها مبتنی بر یک تصویر خاصی از طبیعت مطلقه ای هست که ایشان تصریح کرده است ، بنابراین تقریبی که ایشان از کلام آقا ضیا ارائه داده البته حالا آن طبیعت مطلقه را خود مرحوم آقا ضیاءو نهایة الاخبار یم ان قلت و قلتهایی دارند که چی هست و وارد ریزه کاریهاش نمیشم د رمورد طبیعت مطلقه خیلی مهم نیست دخالتی در بحث ما ندارد،مرحوم شهید صدر اینجا در واقع تقریب را به گونه دیگری طرح کرده است که این تقریب ، حالا قبل از اینکه کلام شهید صدر را عرض بکنم من یک دوتا نکته دیگه هم بد نیست عرض بکنم ، ببینید آن بحث حمل مطلق بر مقیدی که ایشان طرح کرده است میگه جمله اعتق رقبةً ظهور دارد در این که عتق رقبه مومنه به خصوصیته موضوع وجوب هست نه عنوان جامع وجوب دارد، و این از باب احد مصادیق هست ، من میخواهم عرض کنم که این بحث از بحث ظهور بالاتر است یعنی این یک چیزی شبیه نص است، ببینید اگر اکرام انسان واجب باشد شما نمیتوانید بگویید اکرم زیداً بگید اکرام زید واجب است ، اگر طبیعت اکرامش واجب باشد نسبت وجوب به افراد غلط است ، چیزی وجوب بهش تعلق میگیرد که حتمی الاجرا باشد یعنی لازم باشد آن کار را شما انجام بدهی، اگر لازم باشد اکرام انسان شما آیا میتوانید بگید اکرام زید واجب است ، این که خصوصیت ندارد، نمیتوانید اکرام زید را به صفت وجوب متصف کنید، اکرام انسان واجب است ، اصلا غلط اینجا، بحث سر ظهورو اینها نیست ،از ظهور اینها بالاتر است، یک مطلب دیگه هست که گاهی اوقات خلط میشود با این، آن این است که گاهی اوقات ما میگیم مثلا اعتق رقبة ً مومنه ،هیأت اعتق ظهور در وجوب ندارد، وجوب تعیینی ندارد، هیأت اعتق میتواند با وجوب تخییری هم سازگار باشد، ، حالا فارغ بین این دوتا را توجه بفرمایید ،اگر به جای اعتق که هیأت هست و ظهور در وجوب دارد، ، شما یک لفظ صریحی در وجوب تعیینی به کار ببرید، بگید وجب عتق رقبة المومنه اینجا دیگه شما نمیتوانید بگید که شاید عتق مطلق رقبه واجب بوده بعد عتق رقبه مومنه را به صفت وجوب متصف کرده است ، اگر عتق مطلق رقبه واجب باشد نمیتوانیم رقبه مومنه که صنف خاصی از مطلق رقبه هست به صفت وجوب متصف کنیم خوب غلط است، اینکه اینجاها بحث ظهور پاش میاد وسط نه به خاطر نسبت موضوع و محمول است ، اینکه محمول ما به چه سنخی است ، به نحو ظهوری است، محمول ما به نحو ظهور در وجوب تعیینی دلالت دارد ،آن میتوانید شما از آن ظهور در وجوب تعیین رفع ید کنید بگید وجوب تخییری اراده شده است، اصلا هیأت ظهور وضعا وضع نشده برای وجوب ، وجوبش از اطلاق فهمیده میشود ، از این بحثهایی که در مورد دلالت هیات امر بر وجوب ، آن بحثها هست که سنخ وجوب است ، و الا اینی که این موضوع نسبت به این محمول ، خود این موضوعیت دارد ،هرچی آن محمول را میخواهید بگید چیز دیگه ای نیست این نصوصیت دارد، از باب بحث ظهور و امثال اینها نیست، حالا این است که اعتق رقبة مومنه و اعتق رقبة ، میگن ما از ظهور اعتق رقبة مومنه رفع ید میکنیم یا از ظهور اعتق رفع ید میکنیم ،نه ظهور موضوع در اینکه به خصوصیته دخالت در محمول دارد، ظهور هیات در وجوب نصّی، وجوب تعیینی ، آن ها از این بحثها اصلا خارج است ، جمع عرفی هایی که میشود، میگه ممکن است این در ظهور جمله مطلق تصرف کنیم ،ممکن است در ظهور جمله مقید تصرف کنیم، ظهور هیات آنجا مورد بحث است، و الا اینکه موضوع بخصوصه موضوع این حکم است این نصّ است، معنا ندارد که انسان واجب الاکرام باشد ، شما وجوب اکرام را به زید نسبت بدهید، نه زید هیچ وقت واجب الاکرام نیست ،بله ممکن وجوبش بگید از وجوب تعیینی ما رفع ید میکند وجوب تخییری قائل میشویم ، زید هم احد افراد واجب تخییری است ، بله درست است زید احد افراد واجب تخییری است، بگید که این قضیه در مقام بیان افراد واجب تخییری است ، ولی آن تصرف در محمول است نه تصرف در نسبت موضوع و محمول ، اگر نخواهید با محمول تصرف کنید وجوب وجوب تعیینی باشد دیگه در موضوع نمیشود تصرف کرد ، غلط است، این تعبیری که ایشان میگه این ظهور مفروغٌ عنه است همه این را مسلم میدانند، از این مراحل بالاتر است، این در واقع یک نوع تایید بیشتر فرمایش ایشان است، که در واقع بحث اینجا بحث ظهور نیست، بحث نصوصیّت است و این مطلب جزء مسلمات هست و نمیتوانیم از این جهت ما رفع ید کنیم، خوب حالا بیایم تقریری که مرحوم شهید صدر اینجا از کلام مرحوم آقا ضیاء طرح کرده و آن را در مقام پاسخ برآمده بیان کنیم ، شهید صدر اساسا در همان چهارچوبهای دو رکنی که خودشان ذکر کردند در همان چهار چوب بحث را دنبال کردند، گفتند که مرحوم آقا ضیاء میفرمایند در مفهوم گیری آنچیزی که مهم هست رکن دوم است رکن اول مفروغٌ عنه است ، ما باید ثابت کنیم که رکن دوم ثابت هست که رکن دوم عبارت است از اینکه حکم حکم سنخی است یا شخصی ، حکم سنخی را شهید صدر به همان معنایی که خودش میفهمد معنا میکند به معنای طبیعت مجرد ازجمیع خصوصیات، میگه این معنای حکم سنخی را اگر اثبات کردیم اینجا دیگه اثبات رکن اول لازم نیست چون رکن اول مفروغ عنه است، حالا رکن اول را چه به سیاقتی که نقل میکنند که علیّت انحصاریه باشد چه به سیاقتی که شهید صدر تعبیر میکند که عبارت باشد از توقف جزاء علی الشرط ، الصاق الجزاء بالشرط، علی ای تقدیر این میگه اینها مسلم است، وقتی که مسلم شد، رکن دوم را ما اثبات کردیم نتیجه گیری میکند، نتیجه گیریش هم به همین نحو حالا با توضیحاتی که مرحوم شهید صدر مطرح میکند که چطور رکن دوم دلالت بر انتفاء سنخ الحکم میکند با همان توضیحاتی که در کلام ایشان آمده باشد این کلام را فهمید، یعنی کلام آقا ضیا را در قالب فکری خودشون ریخته و در آن فهمیده است، که انصافش این است که قالب دقیق تری است ، یعنی اگر بخواهیم ما آن کلام را یک شکل و صورت منطقی تری بدهیم خیلی این صورتش از آن صورتی که در نهایة الافکار طرح کرده بهتر و دقیقتر است ، صورت نهایة الافکار یک صورت بدوی به نظر میرسد ، حالا واقعا هم اقا ضیا مرادش همان هست یا چیزهای دیگه ای میخواهد بگه ، نمیگه ، چون من عرض کردم عبارتهای آقا ضیا را خواندم دیدم سر در نمیارم از عبارتهاش نمیتوانم مرادش را بفهمم، ، ولی آن مطلبی که در نهایة الافکار به عنوان تقریر کلام است ، بعضی تقریرات دیگه مرحوم آقا ضیا را هم دیدم مثلا تقریری آقای کلباسی دارد آن هم سعی کرده همان الفاظ مقالات الاصول را یکجوری درج کند ، یک تقریر دیگه هم آقای آملی نوشته ندیدم که ایشان به چه نحو این بحث را تقریر کرده، علی ای تقدیر، مرححوم آقای صدر اینجور تقریر میکنند، میگن چون جایی که شخص الحکم محمول ماباشد دلالت قضیّه بر علیّت انحصاری داشتن مسلم هست، یا نسبت توقفیه داشتن مسلم است، پس بحث ما سر این نیست که علیّت انحصاری را ثابت بکنیم یا ثابت نکنیم، بعد ایشان پاسخی میدهد که من الان اصل پاسخ را عرض میکنم تفسیرش باشد برای فردا، ایشان میگه مجرد اینکه بر فرض اینکه محمول شخص الحکم باشد رکن اول مسلم است لازمه اش این نیست که اگر محمول سنخ الحکم باشد بازهم نسبت التصاقیه و نسبت توقفیه یا علیت انحصاریه مسلم باشد، اگرمحمول ما شخص الحکم باشد خود همین کافی است برای اینکه رکن اول ثابت بشود ولی اگر محمول سنخ الحکم باشد ،نه ، رکن اول را میخواهد، این توضیحش باشد برای فردا.